



روی دست آسمان

نویسنده: مهدی خدایان آرانی



نویسنده: مهدی خدایمان آرائی

مدیر هنری: محسن خرقانی

تصویرگر: رضا مکتبی

طراح گرافیک: آذر احمدی

لیتوگرافی و چاپ: آسمان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشانی: ...قم، ...بلوار معلم، ...مجمع ناشران، ...پلاک ۱۳۷۵.....

ناشر: بہارِ دِلہا

شابک : ۰-۱۳۵-۴۹۲-۶۰۰-۹۷۸

- نوای کاروان می آید امروز! / ۱۱
- یار مهربان من کجاست؟ / ۱۳
- صدای یار را در آسمان شنیده‌ام / ۱۷
- از ماه من، خبرهای خوش می‌رسد / ۲۱
- به‌سوی تو می‌آیم! / ۲۴
- نمایشی بزرگ از قیام قیامت / ۲۹
- خانه‌ی دوست کجاست؟ / ۳۱
- همچون پروانه، دل‌باخته‌گشتم / ۳۳
- من کاسه‌ی داغ‌تر از آتش هستم! / ۳۷
- مژده دهید؛ بوی بهار می‌رسد! / ۴۰
- از ماه من شکایت نکنید! / ۴۴
- اکنون به عهد خویش وفا کن! / ۴۸
- ای خدای سرزمین مشعر! / ۵۲
- سلام بر سرزمین آرزوها / ۵۴
- سلام بر یادگار عزیز خورشید / ۵۹
- در این شهر، گم‌شده‌ای دارم / ۶۱
- بازار داغ انگشترها! / ۶۵
- پیمانی سیاه در خانه‌ی دوست / ۶۹

در انتظار پیام آسمانی مانده‌ام / ۷۱
ما برای بدرقه‌ی خورشید آمده‌ایم / ۷۳
زالال برکه در دل کویر / ۷۶
مدال افتخار بر سینه‌ی غدیر / ۸۰
زیر درختان سرسبز و بلند / ۸۴
شکوه یک نماز در تاریخ / ۸۸
عترت پاک مرا بشناسید! / ۹۰
چه کسی روی دست آسمان است؟ / ۹۵
بیعت با مولای آب و آینه / ۱۰۲
خاک بر سر خود می‌ریزیم / ۱۰۶
هنر آسمانی در اوج می‌ماند / ۱۰۸
جوانی که با غرور می‌رود / ۱۱۰
فراموش نکن! ما همسایه‌ی تو هستیم / ۱۱۴
برق یک شمشیر، پشیمانان کرد / ۱۱۷
چوب خدا صدا ندارد / ۱۱۹
خداحفاظ‌ای چشمه‌ی آسمان / ۱۲۴
پیامبر عاقل‌تر از همه است / ۱۲۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من می‌خواهم شما را به سفر مهمی ببرم. آیا شما هم سفر
من می‌شوید؟

ما می‌خواهیم به مدینه سفر کنیم و همراه با پیامبر،
لباس احرام بپوشیم و به‌سوی مکه رویم؛ طواف خانه‌ی خدا
به‌جا آوریم و بعد از مدتی به سرزمین عرفات رویم.
بعد از پایان اعمال حج، به مدینه بازگردیم و درمیانه‌ی راه
به برکه‌ی آبی برسیم که بسیار زلال و باصفاست! در آنجا
جبرئیل نازل شود و پیام مهمی را برای پیامبر آورد و حماسه‌ی
غدير شکل بگیرد.

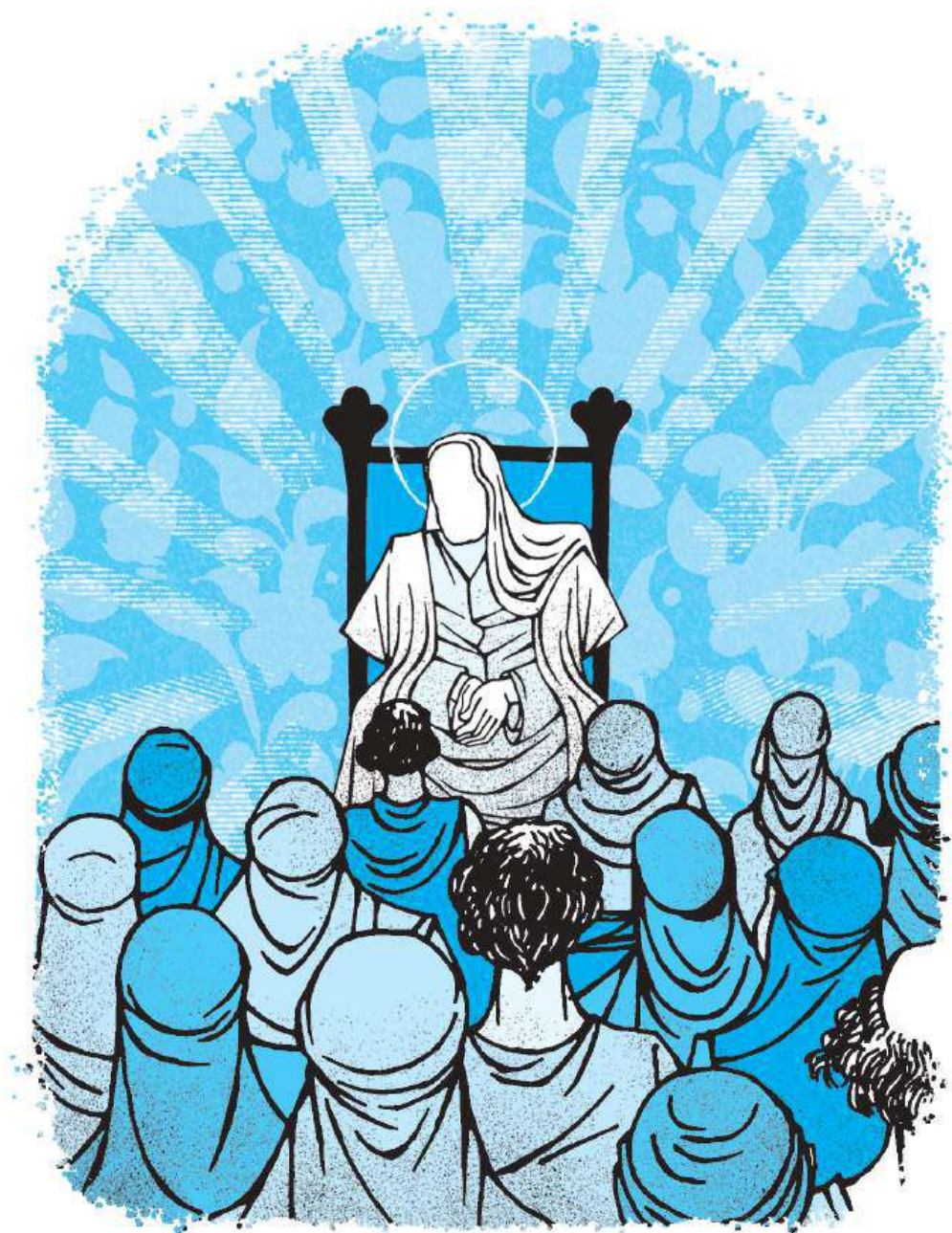
خورشید امامت و ولایت طلوع کند و جهان را با نور خود
روشن کند. این کتاب قصد دارد تصویری واضح از غدير در ذهن
شما ایجاد کند.

ما می‌خواهیم دفتر تاریخ را باز کنیم و در میان ده‌ها کتاب
به جست‌وجوی حقیقت بپردازیم.

با من همراه باشید؛ زیرا من این کتاب را به عشق شما
که شیعه‌ی مولايم هستيد، نوشته‌ام.

مهدی خُدامیان آرانی

قم، خرداد ۱۳۸۹



نوی کاروان آید امروز!

مدینه حال و هوای عجیبی داشت. پیامبر اعلام کرده بود که به زودی برای انجام حج به مکه خواهد رفت!

همه‌ی مسلمانان خودشان را برای این سفر آماده کرده بودند. آن‌ها می‌خواستند جشنان راهمراه پیامبر به‌جا بیاورند. ده سال از هجرت پیامبر به مدینه گذشته بود و پیامبر در این مدت ده سال، به حج نرفته بود و این اولین باری بود که پیامبر می‌خواست به حج برود و مراسم حج را به صورت عملی به مردم نشان بدهد.

از زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) قرن‌ها می‌گذشت و در این زمان طولانی، بدعت و تغییرات زیادی در حج ایجاد شده بود و پیامبر قصد داشت حج ابراهیمی را دوباره زنده کند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، گروهی را به

۱. إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) أقام بالمدينة عشر سنين لم يحجّ: الكافي ج ۴ ص ۲۴۵، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۵، مستطرفات السرائر ص ۵۵۱، فقه القرآن للراوندي ج ۱ ص ۲۶۶، تفسير الصافي ج ۳ ص ۳۷۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۴۶.

مناطق مسلمان‌نشین فرستاد تا خبر این سفر را به همه‌ی مردم برسانند تا هرکس که می‌خواهد، در این سفر آن‌ها را همراهی کند.

مدینه روزبه‌روز شلوغ‌تر می‌شد و گروه‌های زیادی از مسلمانان مناطق مختلف، برای همراهی با پیامبر به آنجا می‌آمدند.



یار مهربان من کجاست؟

الله اکبر! الله اکبر!

صدای اذان همه جا پیچیده بود.

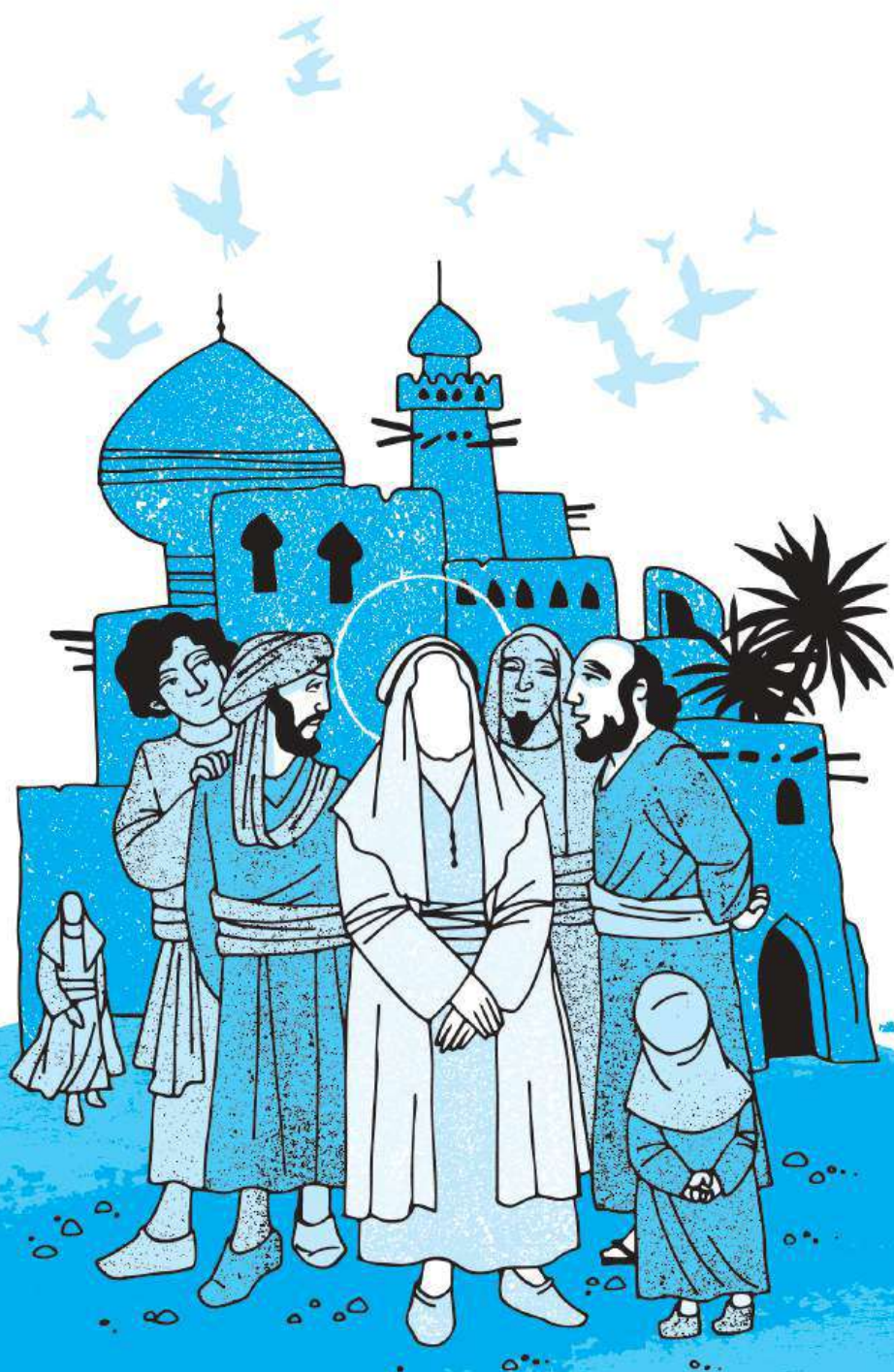
مردم مدینه همه در مسجد باصفای شهر، در صفهای منظم نشسته و منتظر آمدن پیامبر بودند.

لحظاتی بعد پیامبر چون خورشیدی تابان وارد مسجد شد. همه به احترام پیامبر از جای خود بلند شدند. پیامبر به مردم سلام کرد و به سوی محراب رفت.

دقایقی بعد نماز برپا شد؛ مثل اینکه که تمام اهل آسمان به تماشای این نماز باشکوه نشسته بودند؛ چون عزیزترین بنده‌ی خدا به نماز ایستاده بود.

بعد از نماز، مردم با شور و اشتیاقی عجیب دور پیامبر جمع شدند و پرسیدند:

«ای رسول خدا! چه موقع به سوی مکه حرکت خواهیم کرد؟»



پیامبر مهربانانه گفت:

«باید منتظر بمانیم تا بقیه‌ی مسلمانانی که در راه مدینه هستند، از راه برسند؛ آن وقت همه باهم به سوی مکه حرکت می‌کنیم.»

در جمع پرشور مسلمان مدینه، علی حضور نداشت. علی، بهترین یاور پیامبر، که بارها رسول خدا درباره‌ی او گفته بود نگاه کردن به چهره‌ی علی عبادت است، به فرمان پیامبر به سفر رفته بود. مدتی پیش، وقتی که سرتاسر سرزمین حجاز مسلمان شدند، پیامبر تصمیم گرفت تا پیام اسلام را به کشور همسایه، یمن، برساند.

حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، در ابتدا خالد بن ولید را برای این مأموریت انتخاب کرد و او را به یمن فرستاد. خالد بن ولید، مدت شش ماه در یمن ماند؛ اما نتوانست حتی یک نفر را هم مسلمان کند.^۱

برای همین پیامبر تصمیم گرفت تا علی (علیه السلام) را به سوی یمن بفرستد؛ چون او تنها کسی بود که می‌توانست این مأموریت بزرگ را انجام دهد.

آن روز، پیامبر از علی (علیه السلام) خواست یه دیدارش برود و به او چنین گفت:

«من می‌خواهم تو را به سوی یمن بفرستم تا مردم آنجا را

به اسلام دعوت کنی.»^۲

۱. أقام خالد على القوم سنة أشهر يدعوهم...: الإرشاد ج ۱ ص ۶۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۳، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۴۱۰.

۲. بعث رسول الله (صلى الله عليه وآله) علياً (عليه السلام) إلى اليمن ليدعوهم إلى الإسلام...:

علی (علیه السلام) با اشتیاق فراوان خود را آماده‌ی این سفر کرد و بعد از خداحافظی با فاطمه و فرزندان (علیهم السلام)، همراه با عده‌ای از سربازان نزد پیامبر رفت. پیامبر به او نگاهی کرد و او را در آغوش گرفت. اشک در چشمان پیامبر جمع شد. همه از علاقه‌ی پیامبر به علی (علیه السلام) خبر داشتند. قطره‌های اشک بر صورت پیامبر نشسته بود. پیامبر دست خود را روی سینه‌ی علی (علیه السلام) گذاشت و زیر لب سخنانی گفت و در حق علی (علیه السلام) دعا کرد. موقع حرکت رسیده بود. پیامبر آخرین سخن خود را به علی (علیه السلام) گفت:

«علی جان! اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر از همه‌ی دنیا است.»^۱

علی (علیه السلام) روی پیامبر را بوسید و و در حالی که اشک بر صورتش چون دانه‌های مروارید می‌غلتید، با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی یمن تاخت.



۱. أعلام الوری ج ۱ ص ۲۵۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۰.
 ۱. وایمُ الله، لَأَن یهدی الله علی یدیک رجلاً...: الکافی ج ۵ ص ۲۸، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۱۴۱، مشکاة الأبرار ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۴.

صدای یار را در آسمان شنیدم

مردم دسته‌دسته با شوری بسیار به مدینه می‌آمدند و منتظر بودند تا پیامبر فرمان حرکت به سوی مکه را صادر کند؛ اما هیچ‌کس نمی‌دانست که پیامبر دوست دارد در این سفر، علی (علیه‌السلام) نیز همراه او باشد. مدتی قبل، جبرئیل بر پیامبر نازل شده بود و پیام مهمی را برای او آورده بود:

«یا محمد! تو همه‌ی واجبات دین را برای مردم بیان کرده‌ای؛ اما هنوز دو واجب مهم باقی مانده است. اکنون موقع آن است که آن‌ها را برای مردم بیان کنی. آن دو واجب مهم، حج و ولایت علی (علیه‌السلام) است.»

پیامبر در این سفر، دو برنامه‌ی مهم در دستور کار خود داشت؛ برای همین خدا از او خواسته بود تا به همه‌ی مسلمانان خبر بدهد که برای این سفر آماده شوند.

از سفر علی (علیه‌السلام) روزها می‌گذشت و حضرت محمد دل‌تنگ او شده بود. هر وقت که دل پیامبر، بی‌قرار علی



(علیه السلام) می‌شد، حسن و حسین را در آغوش می‌کشید. داستان عشق پیامبر به حسن و حسین ریشه‌ای عمیق‌تر از رابطه‌ی خانوادگی داشت.

شب‌ی که پیامبر به معراج رفت و هفت آسمان را پشت سر گذاشت و به ساحت قدس خدا رسید، صدایی آشنا به گوشش رسید که او را با اسم صدا می‌زد:

«ای احمد!»

پیامبر آن لحظه به فکر فرو رفت که این صدا چقدر آشناست!

این صدا که صدای علی (علیه السلام) است!

آن شب پیامبر بعد از گذشتن از هفت آسمان، در جایی ایستاده بود که حریم قدس خدا بود و جز او هیچ کس اجازه‌ی ورود به آنجا را نداشت. پس چرا صدای علی (علیه السلام) به گوشش می‌رسید؟

پیامبر گفت:

«خدایا! آیا تو با من سخن می‌گویی یا علی با من سخن می‌گوید؟»

و چنین جواب آمد: «من خدای تو هستم. اکنون که به حضور من آمدم، به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه‌ی علی دوست نداری؛ برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام بگیرد.»^۱

۱. سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) وقد سُئِلَ: بأي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج...: تفسير الصافي ج ۳ ص ۱۷۷، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۳، ينابيع المودة ج ۱ ص ۲۴۶.

و به راستی که خدا به خوبی از تپش های قلب پیامبر خبر داشت.

بار دیگر خطاب رسید:

«ای محمد! من علی را جانشین تو قرار دادم. هرکس از او اطاعت کند؛ مرا اطاعت کرده و هرکس نافرمانی او کند؛ نافرمانی مرا کرده است.»^۱

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر می گذاشت تا دوباره به این دنیا برمی گشت. او از هر حجاب که می گذشت، این صدا را می شنید:

«ای محمد! علی را دوست داشته باش.»^۲



۱ . ليلة أُسري بي إلى السماء، كلمني ربّي جلّ جلاله... فقال: إنّ عليّاً حتّي بعدك على خلقي...:

الجواهر السنّية ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۰.

۲ . سمعتُ النداء من ورائي: يا محمدُ أحبّ عليّاً، يا محمدُ أكرم عليّاً...: اليقين ص ۴۲۷، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۴۲۷.

از ماه من، خبرهای خوش رسد

مردم، گروه گروه به مدینه می آمدند. آمار مسافران به هفتاد هزار نفر رسیده بود.^۱

وقت حرکت نزدیک شده بود؛ اما علی (علیه السلام) هنوز نیامده بود. مگر می شد پیامبر بدون علی (علیه السلام) به این سفر برود؟

تمام این سفر بهانه ای بود تا مردم با ولایت علی (علیه السلام) آشنا شوند.

پس باید صبر می کرد تا خبری از او علی برسد.
گرد و غبار از جاده یمن به هوا برخاسته بود. سواری

۱. بلغ من حج مع رسول الله من أهل المدينة وأهل الأطراف والأعراب سبعين ألف إنسان: الاحتجاج ج ۱ ص ۶۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۲، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۵۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۷۳.

به تاخت سوی مدینه می‌آمد. مثل اینکه خبری مهم از یمن می‌آورد. وارد شهر که شد، سراغ پیامبر را گرفت. مردم در جواب گفتند پیامبر در مسجد است. او به سرعت نزد پیامبر رفت و سلام کرد و گفت: «ای رسول خدا! من از یمن می‌آیم. من از جانب علی (علیه السلام) برای شما خبرهای خوشی آورده‌ام.» پیامبر تا نام علی (علیه السلام) را شنید، گل لبخند بر صورتش شکفت؛ درست مثل اینکه تمام عرش و ملکوت را به او داده بودند. نامه‌رسان، نامه‌ی علی (علیه السلام) را به پیامبر داد و گفت:

«وقتی که علی (علیه السلام) به یمن رسید و با قبیله‌ی همدان سخن گفت، همه‌ی آن‌ها مسلمان شدند. با اسلام آوردن این قبیله، تمام مردم آن کشور، مسلمان شدند.»^۱ قبیله‌ی همدان، یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های یمن بود^۲ و این خبر، موفقیت بزرگی بود و علی (علیه السلام) توانسته بود بدون جنگ، همه‌ی اهل یمن را مسلمان کند.

پیامبر با شنیدن این سخن، به سجده رفت و خدا را شکر کرد. سجده‌ی پیامبر طول کشید. شاید پیامبر داشت برای سلامتی

۱. فأسلمت همدان كلها في يوم واحد، فكتب علي (عليه السلام) إلى رسول الله...: الاستيعاب ج ۳ ص ۱۱۲۱، الكامل لابن الأثير ج ۲ ص ۳۰۰، السيرة الحلبية ج ۳ ص ۲۲۵، أعلام الوری ج ۱ ص ۲۵۸.

۲. همدان قبيلة كبيرة من اليمن: الكامل لابن الأثير ج ۱ ص ۲۶، معجم قبائل العرب ج ۳ ص ۱۲۲۴.

علی دعا می کرد. بعد از مدتی، پیامبر سر از سجده برداشت و گفت: «سلام خدا بر قبیله ی همدان.»^۱

کمی بعد، پیامبر دستور داد تا نامه ای برای علی (علیه السلام) بنویسند. ایشان در این نامه از علی (علیه السلام) خواست تا همراه با اهل یمن برای انجام حج به سوی مکه حرکت کند.^۲ بعد هم نامه را به نامه رسان داد و از او خواست تا هر چه سریع تر به سوی یمن حرکت کند. نامه رسان، نامه را گرفت و بی معطلی با اسبی تیزرو به سوی یمن رفت.



۱. فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَهُ حَزَّ سَاجِدًا، ثُمَّ جَلَسَ...: الاستيعاب ج ۳ ص ۱۱۲۱، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۳۹۰، التنبيه والإشراف ص ۲۳۸.

۲. کاتب أمير المؤمنين (عليه السلام) بالتوجه إلى الحج من اليمن...: الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۱، مستدرک

الوسائل ج ۸ ص ۸۴، كشف الغمة ج ۱ ص ۲۳۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۴.

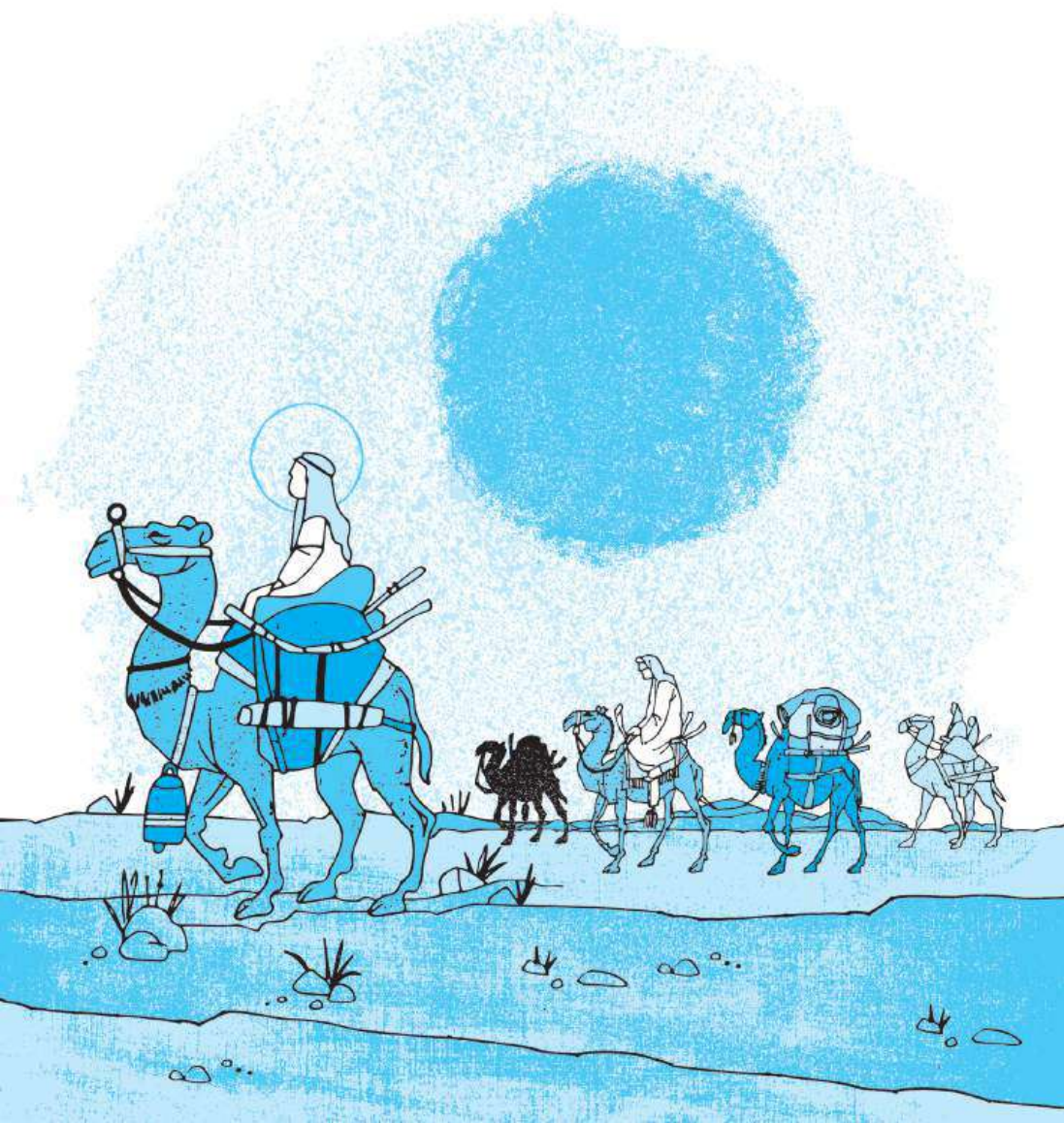
به سوی توی آیم!

شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة بود. تا عید قربان، پانزده روز باقی مانده بود. کاروان بزرگ مدینه باید هرچه سریع‌تر به سوی مکه حرکت می‌کرد.^۱

پیامبر در مسجد اعلام کرد که فردا سفر خود را آغاز می‌کند. هله‌له‌ای میان مردم به‌پا شد. آن‌همه انتظارپایان یافته بود و همه خوش‌حال از فرارسیدن زمان سفر، برای رفتن به این سفر بزرگ معنوی بی‌تاب بودند.

خورشید مثل پرنده‌ای طلایی، بال‌های خود را بر آسمان مدینه باز کرده بود و از پشت کوه‌های اطراف شهر بالا آمده بود. کاروان بزرگ مسلمانان آماده‌ی حرکت بودند. تا چشم کار می‌کرد، زنان و مردانی دیده می‌شدند که از همه‌جا برای

۱. فخر (صلی الله علیه وآله) بهم لخمس بقین من ذی القعدة: سنن النسائي ج ۵ ص ۱۵۶، السنن الكبرى للبيهقي ج ۵ ص ۶، السنن الكبرى للنسائي ج ۲ ص ۳۵، مسند أبي يعلى ج ۴ ص ۹۳، البداية والنهاية ج ۵ ص ۱۲۷، السيرة النبوية لابن كثير ص ۲۱۴.



سفر حج به مدینه آمده بودند. همه منتظر بودند تا پیامبر از خانه‌ی خود بیرون بیاید و سفر آغاز شود.

پیامبر در حالی که حسن و حسین (علیهما السلام) را همراه خود داشت، از خانه خارج شد. فاطمه (علیها السلام) هم در میان زنان به چشم می‌خورد. پیامبر سوار بر شتر خود شد و حرکت آغاز شد.

صدای الله اکبر همه جا پیچید. عده‌ای سوار بر شتر و عده‌ی زیادی هم پیاده به این سفر آمده بودند.

بعد از حدود هشت کیلومتر طی مسیر، کاروان به میقات شجره رسید.

شجره، میقات کسانی است که از راه مدینه به سوی مکه می‌روند.

زمانی که ابراهیم (علیه السلام) خانه‌ی خدا را بازسازی کرد، خدا به او دستور داد تا بر بالای کوهی برود و همه‌ی مردم را به زیارت خانه‌ی خدا دعوت کند.

از آن روز صدای ابراهیم (علیه السلام) در گوش تاریخ طنین انداخته و همه‌ی خداپرستان را به زیارت کعبه فرا می‌خواند.

صدای لبّیک^۲ کاروانیان در فضای شجره پیچیده بود؛ گویی دعوت ابراهیم (علیه السلام) را اجابت کرده بودند.^۳

۱. میقات به جایی می‌گویند حاجیان لباس‌های دنیایی را از تن خود بیرون می‌آورند و لباس سفید احرام به تن می‌کنند.

۲. اگر یک نفر، شما را با اسم صدا بزند، در جواب او می‌گویید: بله. این بله، همان لبّیک است، یعنی اگر شما عرب بودید وقتی کسی شما را صدا می‌زد به جای بله از کلمه لبّیک استفاده می‌کردید. لبّیک اجابت دعوت خداوند است.

۳. لَمَّا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...: الکافی ج ۴ ص ۳۳۵، دعائم الإسلام

آفتاب داشت به میان آسمان می‌رسید و ساعت اذان نزدیک بود. مردم دسته‌دسته غسل می‌کردند؛ لباس سفید احرام^۱ می‌پوشیدند و چون کبوتران حرم دور پیامبر می‌چرخیدند. در گوشه‌ای از کاروان، ۶۶ شتر دیده می‌شد که مشغول استراحت بودند. آن شترها را پیامبر برای قربانی کردن همراه خود آورده بود.^۲

بلال، اذان گوی پیامبر، به آسمان نگاه می‌کرد و منتظر بود که خورشید، آن سیمرغ آتشین و بلندپرواز، به وسط آسمان برسد تا اذان ظهر را بگوید.

همه‌ی مردم پشت‌سر پیامبر در صف‌های منظمی نشسته بودند تا نماز را به امامت ایشان اقامه کنند. پیامبر تصمیم داشت بعد از نماز ظهر، ذکر لبیک را بگوید و مُحَرِّم^۳ شود.

الله اکبر!

صدای بلال در میقات پیچید.

پیامبر لباس احرام بر تن کرده و در مقابل خدای خود به نماز ایستاده بود. تمام فرشتگان برای دیدن این منظره به صف ایستاده بودند. نماز تمام شد.

ج ۱ ص ۲۹۴، علل الشرائع ج ۲ ص ۴۱۶، وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۷۴، وراجع: الدر المنثور ج ۴ ص ۳۴۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۶ ص ۲۰۶.

۱ تعریف احرام

۲. فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): الله أكبر، قد سقطت أنا ستاً وستين: كشف الغمّة ج ۱ ص ۲۳۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۵.

۳. به شخصی که لباس احرام به تن کند محرم می‌گویند.

پیامبر می‌خواست ذکر لبّیک را بر زبان جاری کند.
 اشک در چشمان پیامبر حلقه زد و گفت:
 «لَبَّيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ...؛ به‌سوی
 تو می‌آیم ای خدای بی‌همتا! دعوت تو را اجابت می‌کنم. ای
 کسی که همه‌ی نعمت‌ها از آن توست!»
 اشک‌ها و لبّیک‌ها درهم آمیخته و شوری به‌پا شده بود.^۱



۱ . ثمّ خرج حتّى أتى المسجد الذي عند الشجرة، فصلّى فيه الظهر، ثمّ عزم بالحجّ...: الكافي ج ۴ ص ۲۴۵، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۵، وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۲۱۴، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۰ ص ۳۵۱.

نمایشی بزرگ از قیام قیامت

کاروان بزرگ از میقات حرکت کرد. تمام این بیابان پر از مردمی بود که لباس سفید بر تن کرده بودند. آن‌ها همراه پیامبر می‌رفتند و به‌دقت به او نگاه می‌کردند تا هرکاری که آن حضرت می‌کند را انجام دهند.^۱ پیامبر حرکت کنان به سمت خانه‌ی دوست، آرام‌آرام زیر لب ذکر لبّیک را تکرار می‌کرد. از آنجا تا مکه فاصله‌ی زیادی بود و کاروان باید بیش از ۴۰۰ کیلومتر راه می‌پیمود تا به مکه برسد. آفتاب گرم حجاز می‌تابید و هیچ‌کس نباید به زیر سایه می‌رفت؛ چون این سفر یادآور سفر قیامت بود و زیر سایه رفتن در آن ممنوع. اصلاً در سفر حج هرچه بوی دنیا بدهد، ممنوع است. اینجا باید تنها غرق در خدا بود و به سمت خدا رفت.

۱. واجتمعوا لحجّ رسول الله (صلی الله علیه وآله)، وإِثْمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ بِهِ وَيَتَّبِعُونَهُ...: الكافي ج ۴ ص ۲۴۵، الحدائق الناضرة ج ۱۴ ص ۳۱۶، الفصول المهمة للحزب العاطلي ج ۱ ص ۶۴۹، منتقى الجمان ج ۳ ص ۱۲۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۹۰.

یک هفته از زمان شروع سفر به سمت مکه می‌گذشت. خستگی در نگاه عده‌ای از کاروانیان دیده می‌شد. در این میان عده‌ای به سوی پیامبر آمدند و از خستگی‌شان با پیامبر صحبت کردند و از ایشان خواستند تا دستور توقف دهند؛ اما فرصت بسیار کم بود. تا روز عید قربان، زمان زیادی نمانده بود و تا آن روز همه باید به سرزمین منا رسیده بودند و آنجا می‌ماندند. زمان برای رفتن عجله داشت و نمی‌توانست به کاروان برای ایستادن و استراحت کردن فرصت بدهد.

پیامبر مهربانانه به آن‌ها نگاه کرد و دستور داد تا به آرامی بدونند. این باعث می‌شد تا روحیه‌ی بهتری داشته باشند.^۱ مردم با این سخن پیامبر، آهسته دویدند. بار دیگر شوری در این جمعیت افتاد. صدای «الله اکبر» همه‌ی بیابان را پر کرده بود.

دیگر راه زیادی تا مکه نمانده بود. کاروان به زودی به مکه می‌رسید.



۱ . فلما كان بالغميم اعترض المشاة، فصوّوا صفوفًا، فشكوا إليه المشي...: إمتاع الأسماع ج ۲ ص ۱۰۷.

❖ خانه‌ی دوست کجاست؟ ❖

چهارم ماه ذی‌الحجّه بود. پنج روز دیگر تا روز عرفة فرصت مانده بود.

ده روز از زمان حرکت کاروان می‌گذشت و راه زیادی تا مکه نمانده بود.^۱

خبر رسیدن پیامبر و مسلمانان، به اهل مکه رسیده بود. آن‌ها برای استقبال از پیامبر به بیرون از شهر آمده بودند.

تابه حال شهر مکه چنین جمعیت عظیمی را ندیده بود. هزاران نفر همراه پیامبر برای اعمال حج وارد شهر مکه شدند. پیامبر به سوی مسجد الحرام رفت. از در مسجد وارد شد و به سوی کعبه رفت و نزدیک کعبه ایستاد. اشک در چشمانش حلقه زد. دست راستش را به حجرالأسود^۲ کشید و دعایی را زیر لب

۱. ودخل مكة لأربع مضين من ذي الحجة: صحيح ابن خزيمة ج ۴ ص ۳۶۳، المعجم الكبير ج ۷ ص ۱۲۷، وسائل الشیعة ج ۱۳ ص ۱۹۹.

۲. در گوشه‌ای از کعبه که طواف از آنجا شروع می‌شود، سنگ سیاهی قرار دارد که به آن حجرالأسود می‌گویند. جالب است بدانی که خَجر در زبان عربی به معنای سنگ و اَسود به معنای سیاه است.

زمزمه کرد.۱ بعد هم خم شد و لب‌های خود را بر حجرالاسود گذاشت و صدای گریه‌اش بلند شد. گریه‌ی پیامبر طولانی شد!۲ در این میان عده‌ای به داستان حجرالاسود می‌اندیشیدند؛ به داستان به‌زمین‌آمدنش و گمان می‌کردند که علت گریه‌ی طولانی پیامبر یادآوری داستان این سنگ در ذهن اوست؛ داستان آدم و حوا و علی و عشق رازی آسمانی. هنوز چهره‌ی پیامبر روی حجرالاسود بود و اشک او جاری.

-
۱. كان استلمه في أول طوافه: الكافي ج ۴ ص ۲۴۵، مستند الشيعة ج ۱۲ ص ۱۵۹، وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۱۲۴؛ فاستلمه وفاضت عيناه بالبكاء...: تلخيص الحبير ج ۷ ص ۳۱۷، المستدرک للحاکم ج ۱ ص ۴۵۵، صحيح ابن خزيمة ج ۴ ص ۲۱۲، سبل الهدى والإرشاد ج ۸ ص ۴۶۲.
۲. ثم وضع شفتيه عليه يبيكي طويلاً...: سنن ابن ماجه ج ۷ ص ۹۸۲، تهذيب الكمال ج ۲۶ ص ۲۴۲، ميزان الاعتدال ج ۳ ص ۶۷۶.



همچون پروانه، دل‌باخته گشتم

پیامبر چهره‌ی خود را از روی حجرالأسود برداشت و طواف^۱ را آغاز کرد. او هفت بار دور کعبه چرخید. مردم هم با پیامبر طواف کردند.

گویی هنگامی که گرد این خانه طواف می‌کردند، خدا به بندگان‌ش افتخار و رحمتش را بر آن‌ها نازل می‌کرد.^۲
با هر قدمی که در طواف این خانه برمی‌داشتند، خداوند حسنه‌ای برایشان می‌نوشت و گناهی از آن‌ها می‌بخشید.^۳

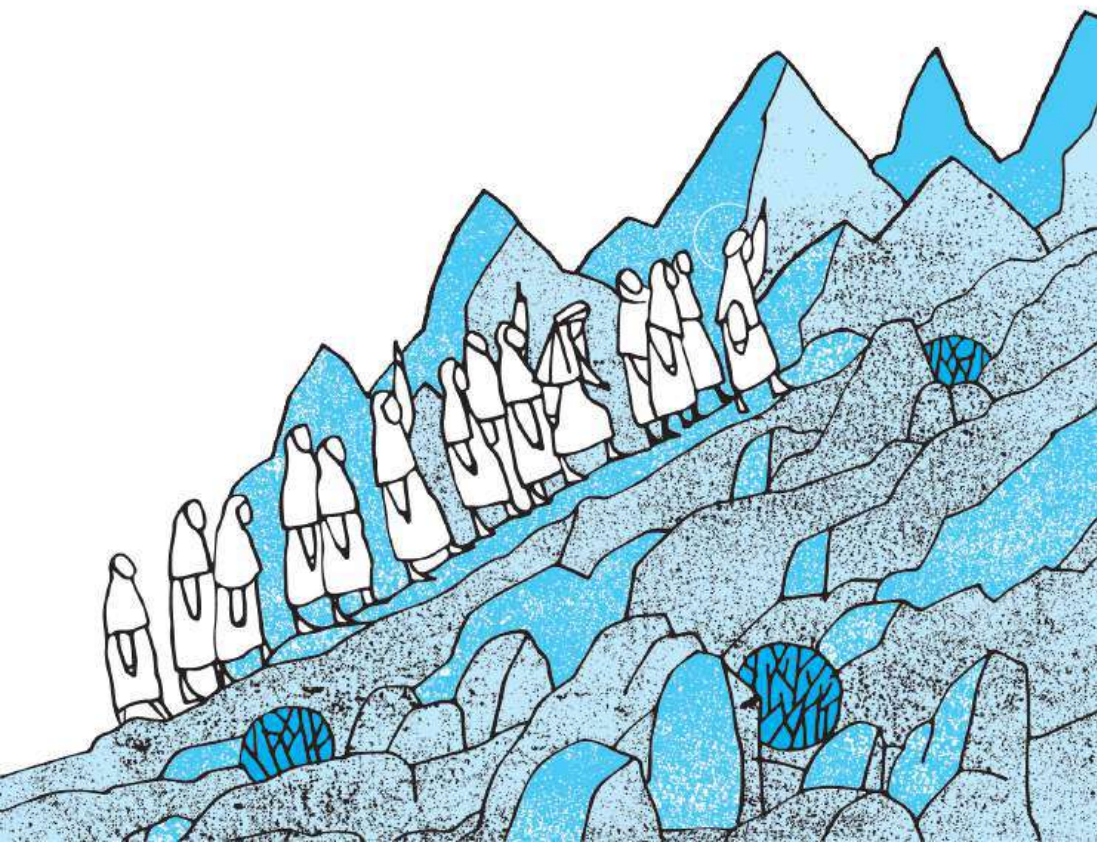
۱. مقام ابراهیم، همان سنگ مقدّسی است که جای پای ابراهیم (علیه‌السلام) بر آن است. وقتی که ابراهیم (علیه‌السلام) کعبه را بازسازی می‌کرد، این سنگ را زیر پای خود گذاشت تا بتواند دیوار کعبه را تمام کند.
در این هنگام بود که به اذن خدا، جای پای ابراهیم، روی این سنگ نقش بست و این سنگ به مقام ابراهیم مشهور شد و نماز طواف را باید پشت این مقام خواند.

۲. إنّ الله يباهي بالطائفين: مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۰۸، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۶۹، مسند أبي يعلى ج ۴ ص ۳۳۰، الجامع الصغير ج ۱ ص ۲۸۱، كنز العمال ج ۵ ص ۴۹، لسان الميزان ج ۳ ص ۲۲۶؛ يُنزل الله في كلّ يوم مئة وعشرون رحمة، ستون منها للطائفين: المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۱۰۲، الكامل لابن عدي ص ۲۷۸، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۸۳، فيض القدير ج ۲ ص ۴۰۲، وراجع: المحاسن ج ۱ ص ۱۴۵، الكافي ج ۴ ص ۲۴۰.

۳. مَنْ طاف بالبيت سبعاً يحصيه، كتبت له...: السنن الكبرى ج ۵ ص ۱۷۶، الدر المنثور ج ۴ ص ۳۵۸؛ مَنْ طاف بهذا البيت أسبوعاً...: الكافي ج ۴ ص ۴۱۱، وسائل الشيعة ج ۱۳ ص ۳۰۳.

پیامبر هنگام طواف، ذکر خدا را بر لب داشت و با خدای
خویش سخن می‌گفت.
هفت دور طواف تمام شد. پیامبر به سوی مقام ابراهیم
رفت تا در آنجا نماز طواف را به جا آورد.

۱. همان



نماز که تمام شد، پیامبر بار دیگر به سوی حجرالأسود رفت و دو دست خود را بر آن کشید و آن گاه دست های خود را به صورت کشید.^۱

بعد از آن پیامبر به سوی کوه صفا^۲ رفت. از آن بالا رفت و صدای او در دل کوه پیچید:
«الله اکبر! الله اکبر!»^۳

تمام مسلمانان همراه پیامبر این ذکر را تکرار کردند.
پیامبر این دعا را خواند:

«ستایش خدایی را که به وعده‌ی خود عمل کرد و بنده‌ی خود را یاری کرد و دشمنان اسلام را نابود ساخت.»^۴
تا چند سال قبل، تمام فاصله‌ی این کوه تا کوه مروه، پر از بت‌هایی بود که مردم به پرستش آن‌ها مشغول بودند؛ اما آن روز باید خدا را شکر می‌کردند چون همه‌ی آن بت‌ها نابود شده بودند.

پیامبر حدود یک ساعت بر بالای کوه صفا ایستاد و دعا خواند.^۵

۱. ثمَّ رجع إلى الركن فاستلمه...: صحيح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن الدارمي ج ۲ ص ۴۶، الثقات لابن حبان ج ۲ ص ۱۲۵، البداية والنهاية ج ۵ ص ۱۷۷، المجموع ج ۸ ص ۵۰، المغني لابن قدامة ج ۳ ص ۴۰۳.

۲. همان

۳. إن رسول الله كان إذا يقف على الصفا يكثر ثلاثاً...: السنن الكبرى للنسائي ج ۵ ص ۲۴۰
۴. فرقى عليه حتى رأى البيت، فاستقبل القبلة وقال:...أنجز وعده وهزم الأحزاب وحده: مسند أحمد ج ۳ ص ۳۷۰، صحيح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۰۲۳، عون المعبود ج ۵ ص ۲۵۶، عيون الأثر ج ۲ ص ۳۴۳، الأذكار النووية ص ۱۹۶، المحلى ج ۷ ص ۱۲۰.

۵. ثمَّ صعد على الصفا فقام بقدر ما يقرأ الإنسان سورة البقرة: الكافي ج ۴ ص ۲۵۰، وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۲۲۴.

سپس به سمت کوه مروه^۱ حرکت کرد.
از کوه بالا رفت. بار دیگر صدای پیامبر در فضا پیچید:
«الله اکبر!»

بعد از لحظاتی، به سوی کوه صفا^۲ برگشت. مردم باید
فاصله‌ی صفا و مروه را هفت بار طی می‌کردند.



۱. کوهی که در نزدیکی کعبه وجود داشته است.

۲. کوهی که در نزدیکی کعبه وجود داشته است.

من کاسه‌ی داغ تراز آتش هستم!

پیامبر چون خورشیدی تابان از کوه مروه بالا رفت و رو به مردم کرد و گفت:

«جبرئیل به من دستور داده است تا به شما بگویم که مقداری از موی سر خود را کوتاه کنید و از احرام بیرون بیایید و هر کس که مانند من همراه خود از میقات قربانی آورده است، باید در احرام بماند.»^۱

مردم به سخن پیامبر عمل کردند و با کوتاه کردن موی سر خود، از احرام بیرون آمدند. اعمالی که تا آن لحظه انجام داده بودند، مربوط به عمره^۲ بود.

در منطقه‌ی أَبْطَح^۳، چادرهای زیادی برپا شد. همه، لباس‌های

۱. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَيْسَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَحْلِلْ وَلْيَجْعَلْهَا عَمْرَةً: صحیح مسلم ج ۴ ص ۴۰، سنن الدارمی ج ۲ ص ۴۶، صحیح ابن حبان ج ۹ ص ۲۵۵، الدرر لابن عبد البر ص ۲۶۲، نصب الرأیة ج ۳ ص ۱۲۹، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴۰۴؛ وأمر من لم يكن ساق الحج أن يطوف وأن يسعى ويقصر: مسند أحمد ج ۱ ص ۲۴۱، صحیح البخاری ج ۲ ص ۱۵۱، صحیح مسلم ج ۴ ص ۳۳، سنن أبي داود ج ۱ ص ۴۰۱، فتح الباری ج ۳ ص ۳۳۵، صحیح ابن حبان ج ۹ ص ۲۳۷.

۲. نام نوع حج است.

۳. منطقه ایست در ۴ کیلومتری کعبه

احرام را از تن بیرون آوردند؛ بدن‌هایشان را شستند و لباس‌های معمولی‌شان را پوشیدند.^۱
اما پیامبر هنوز لباس احرام به تن داشت و در خیمه‌ی

۱ . نزل رسول الله (صلی الله علیه وآله) بمكة بالبطحاء هو وأصحابه، ولم ينزل الدور...: الكافي ج ۴ ص ۲۴۶، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۶، وسائل الشيعة ج ۱۱ ص ۲۱۵.

